**اصول، جلسه 114: دوشنبه 24/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که اگر حالت سابقه با یقین ثابت نشده باشد، با غیر یقین ثابت شده باشد آیا استصحاب جاری هست یا جاری نیست؟

در مورد جایی که حالت سابقه با امارة معتبره ثابت شده باشد بحث کردیم. بحثی که الآن می‌خواهیم بکنیم در مورد جایی هست که حالت سابقه با اصل عملی ثابت شده باشد. خب اینجا در جایی که با اماره ثابت شده باشد، وجوه مختلفی ذکر شده بود، برای این‌که حالت سابقه که با اماره ثابت بشود، استصحاب می‌تواند درش جاری بشود.

این وجوه را ببینیم آیا شبیه این وجوه را در این بحث جایی که حالت سابقه با اصل ثابت شده، می‌توانیم پیاده کنیم یا نمی‌توانیم.

قبل از ورود به این بحث اشاره به این بکنیم که اصل عملی به دو گونه هست. یکی اصل محرز و اصل تنزیلی، یکی اصل غیر محرز یا اصل غیر تنزیلی.

در مورد این اصل محرز یا اصل تنزیلی، این‌که مفادش چی است، ما در واقع یک توضیح اجمالی را عرض بکنم، توضیح تفصیلی‌اش در جای خودش. اصل محرز و اصل تنزیلی را دو جور می‌شود تفسیر کرد. و بنابر هر دو جور تفسیر ما باید تفاوت بین اصل محرز یا اصل تنزیلی با اماره را هم تبیین کنیم.

اصل محرز یک موقعی ما می‌گوییم در اصل محرز جعل الیقین وجود دارد. یقین تنزیلی وجود دارد. این یکی.

یکی این‌که در اصل محرز ما می‌گوییم واقع تنزیلاً به وسیلة اصل تحقق پیدا می‌کند. واقع تنزیلی داریم. خب حالا ببینیم بنابر هر دوی این مبانی تفاوت اصل تنزیلی با اماره چی است؟ بنابراین که ما در اصل محرز یقین درش جعل می‌شود، یقین تعبدی تنزیلی وجود دارد، مرحوم نایینی تعبیر می‌کنند که یقین یک موقعی بما هو کاشف عن الواقع جعل می‌شود. این اماره است. به تعبیر دیگر در اماره تتمیم کشف می‌شود. یک موقعی یقین از آن جهت که مقتضی جری عملی بر طبقش هست، از آن جهت یک اصلی را شارع نازل منزلة یقین قرار می‌دهد. آنجا اصل محرز است. اصل محرز تنزیل مؤدّای اصل به منزلة یقین در جهت جری عملی است. خب این در جایی که ما جعل الیقین در اصل قائل باشیم.

یک موقع در جایی که ما جعل الواقع قائل باشیم، جعل الواقع هم به دو مناط هست. یک مناط این هست به علت این‌که نوعاً یک کشف نوعی وجود دارد، شارع این کشف نوعی را ملاحظه می‌کند، می‌گوید کأنّ واقع برای شما کشف شد. به اعتبار کاشفیت اماره از واقع در نوع موارد واقع را جعل می‌کند. می‌گوید واقع محقق نیست. این اماره است. یک موقعی هست نه، به اعتبار این نیست. به اعتبار یک نکتة موضوعی دیگر. مثلاً فرض کنید در قاعدة فراغ شارع می‌گوید که نماز تو صحیح هست، حکم به صحت نماز می‌کند. می‌تواند نکتة این، این نباشد که چون وقتی که انسان بعد از نماز شک می‌کند که نمازش صحیح است یا نمازش صحیح نیست در قالب موارد نمازش صحیح باشد. نه، ممکن است در قالب موارد نماز صحیح نباشد. ولی شارع مقدس به خاطر مصلحت تسهیل و به خاطر این‌که مکلف بالأخره یک عملی را انجام داده، نخواهد دوباره بار دیگر آن عمل را انجام بدهد. حکم می‌کند که بگو عمل انجام شده صحیح است. این معنای اصل تنزیلی.

حالا ببینیم این وجوهی که در مسألة، در مقام اوّل که بحث ثبوت حالت سابقه و اماره بود در اینجا می‌آید یا نمی‌آید؟ در هر یک از این وجوه ما باید ببینیم جایی که اصل ما تنزیلی هست و محرز هست می‌آید یا نمی‌آید، و جایی که اصل ما غیر محرز هست می‌آید یا نمی‌آید.

وجه اوّلی که مرحوم آقای صدر ذکر کرده بودند استصحاب جامع بین حکم ظاهری و حکم واقعی. حالا من این وجوه را که ذکر می‌کنم با قطع نظر از این‌که آن وجوه تام باشد یا تام نباشد. اشکالات بهش وارد باشد یا وارد نباشد، ما قبول کرده باشیم، نکرده باشیم، آقای صدر قبول کرده باشد، قبول نکرده باشد، آن اشکالات و ایراداتی که به هر یک از این وجوه هست ما کار نداریم. اصل آن وجه به تقریب همان بدوی‌اش را در نظر می‌گیریم که

[بخش دوم]

وجه اوّل که استصحاب جامع حکم ظاهری به حکم واقعی بود به اعتبار این‌که آن حکم واقعی می‌تواند باقی باشد و امثال اینها. بگوییم ما یقین داریم آنجا یک حکمی وجود دارد ولو در ضمن حکم ظاهری و احتمال دارد که این حکم باقی باشد ولی در ضمن حکم واقعی. این استصحاب در بحث اصول عملیه هم این استصحاب می‌آید. البته همان اشکالاتی که در آن بحث‌ها بود که آیا این از قسم استصحاب کلی قسم ثالث هست یا استصحاب کلی قسم ثانی هست، همة آن بحث‌ها اینجا هم می‌آید. چه اصل محرز باشد، چه اصل غیر محرز باشد، این تقریب استصحاب جامع حکم ظاهری یا حکم واقعی در اینجا می‌آید. خب این وجه اوّل.

وجه دوم این بود که کلام مرحوم آخوند بود که مرحوم آخوند فرموده بودند که ما اصلاً یقین را به عنوان رکن استصحاب نمی‌شناسیم. آن که رکن استصحاب هست حدوث هست. و یقین جنبة طریقیت دارد، مرآتیت دارد برای متیقن و آن حدوث.

اینجا آیا. خب اینجا روشن هست که در جایی که اصل، اصل محرز نباشد، وجهی ندارد که این تقریب بیاید. چون اصل غیر محرز به هیچ وجه واقع را اثبات نمی‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که نتوانیم این وجه را در اصل غیر محرز روشن هست که پیاده نمی‌شود.

اما در مورد اصل محرز در جایی که اصل محرز را، یا اصل تنزیلی را، واقع تنزیلی ما فرض بکنیم. بگوییم درش شارع حکم کرده به واقع، حالا این‌که اینجا واقع موجود هست، به نظر می‌رسد که اینجا بشود آثار آن واقع را با این اصل بار می‌شود. یکی از آثار آن واقع این استصحاب بقای آن واقع هست. اصل تنزیلی به اعتبار این‌که واقع درش تحقق پیدا می‌کند، این اصل تنزیلی آثار واقع را بار می‌کند.

اما اگر اصل تنزیلی آثار یقین را بما هو یقین مقتضی للجری العملی آن را بخواهد بار کند، به نظرم مشکل هست که ما بگوییم که اینجا بتوانیم استصحاب کنیم. چون فرض این است که استصحاب در فرضی هست که حدوث سابق باشد و ما با آن اصل عملی حدوث سابق را اثبات نمی‌کنیم و فرض این هست که جعل الواقع، ولو من جهة الکاشفیة تحقق پیدا نکرده، و آن که هست جعل الیقین است. و فرض این است که در دلیل استصحاب هم یقین موضوعیت ندارد و واقع موضوعیت دارد. به نظر می‌رسد که باید تفصیل قائل شد بین این‌که ما اصل تنزیلی را تنزیل المؤدا منزلة الواقع بگیریم، یا تنزیل الاصل منزلة الیقین و جعل الیقین بملاحظة الجری العملی بگیریم. بنابر آن تنزیل مؤدا منزلة الواقع استصحاب جاری می‌شود و بنابر مبنای دوم استصحاب جاری نمی‌شود. این هم وجه دوم.

وجه سوم که همان استصحاب روح حکم و شدت اهتمام مولی و عدم شدت اهتمام مولی که مرحوم آقای صدر خدشان به آن تکیه کردند، این هم به نظر می‌رسد بنابر هر دو وجه بتوانیم این را استصحاب کنیم. البته حالا اشکالاتی که به آن وجه ما عرض می‌کردیم سر جای خودش، ولی به همان تقریب بدوی، هر دو اشکال به نظر می‌رسد که وارد باشد. اما این هم وجه سوم.

وجه چهارم که بنابر مبنایی که ما بگوییم که اماره جایگزین قطع موضوعی می‌شود، بنابراین مبنا می‌خواهیم بحث را دنبال کنیم. که البته دو تا تقریب مرحوم آقای صدر ذکر کرده بودند. یک تقریبش این بود که ما بگوییم که اماره وارد هست بر دلیلی که قطع موضوعی درش اخذ شده. به اعتبار این‌که قطع موضوعی بما هو منجز للواقع اخذ شده. که آقای صدر اشکالاتی را مطرح می‌کردند که عرض می‌کردم منجز هم مراد منجز او معذّرٌ هست. به اعتبار عبارت‌های بعدی مرحوم آقای صدر.

ولی حالا آقای صدر اشکالات اثباتی به خصوص در مورد این وجه ذکر کرده بودند. و اینجا این تقریب، در جایی که اصل ما. به نظر می‌آید که چه اصل محرز باشد، چه اصل محرز نباشد، اینجا این تقریب نیابد. حالا یک مقداری در کلام آقای صدر شاید متفاوت باشد با عرض بنده. ولی به نظر می‌رسد حالا ما. در مورد اصل غیر محرز که نمی‌آید، خب آن. نه، بگوییم علی ای تقدیر می‌آید به اعتبار این‌که اصل عملی حالا چه محرز باشد، چه محرز نباشد، علی ای تقدیر منجز واقع هست، یا معذر واقع هست. منجزیت و معذریت به واقع را دارد. بنابراین علی ای تقدیر این اصل بما هو، چون جنبة منجزّیت و معذّریت نسبت به واقع دارد، و یقین موضوعی هم بما منجز او معذرٌ در موضوع دلیل اخذ شده، بنابراین می‌تواند این اصل جایگزین دلیل قطع موضوعی از جمله استصحاب بشود. استصحاب جاری بشود.

ولی ما تقریبی که ذکر می‌کردیم، عرض ما این بود که این‌که ما بگوییم یقین بما هو منجز او معذر در دلیل اخذ شده، از جهت اثباتی خیلی مؤنه می‌برد. هیچ دلیل قابل توجهی برای اثبات این‌که قطع بما هو منجزٌ او معذر در دلیل اخذ شده ما به نظرمان نرسید، ما تقریب را این شکلی می‌کردیم که قطع بما هو طریق الی الواقع. طریق معتبرٌ الی الواقع اخذ شده. که تقریب اثباتی‌اش را هم عرض می‌کردیم از ادلة استصحاب هم همین معنا استفاده می‌شود که قطع بما هو طریق باثبات الواقع در موضوع اخذ شده. خب اگر این باشد، ما دلیل بر. دلیل نداریم بر این‌که استصحاب در مواردی که اصل ما حالت سابقه را اثبات کرده و حالت سابقه با اصل ثابت شده باشد، اینجا بتوانیم بگوییم استصحاب جاری می‌شود این وجه ندارد. حالا اگر نسبت به حالت سابقه اصل غیر محرز و غیر تنزیلی جاری شده باشد که روشن است. اما اگر اصل تنزیلی جاری شده باشد، اصل تنزیلی هم جاری شده باشد، آن هم به نظر می‌رسد که همینجور هست. چون اصل تنزیلی عرض کردیم یا تنزیل، یعنی یک قطع تنزیلی برای ما ایجاد می‌کند، قطع تعبدی ایجاد می‌کند، یا یک واقع تعبدی ایجاد می‌کند. جایی که قطع تعبدی برای ما ایجاد بکند، قطع تعبدی اگر برای ما ایجاد کند، خب روشن هست که قطع تعبدی که در استصحاب هست بما هو، یعنی استصحاب را ما می‌گوییم درش قطع اخذ شده بما هو طریق للواقع. ولی آن اصل عملی که ولو محرز باشد، قطع تعبدی بما هو مقتضی للجری العملی ثابت می‌کند. بنابراین آن اصل عملی با استصحاب تفاوت دارد، و این به درد نمی‌خورد برای اثبات آن نکته‌ای که ما مورد نظرمان هست.

اگر ما بگوییم که آن اصل عملی محرز واقع تعبدی درست می‌کند. واقع تعبدی درست می‌کند باز هم مجرد واقع تعبدی کافی نیست. ما باید واقع تعبدی داشته باشیم که طریق مثبت برایش وجود داشته باشد. و فرض این هست که در استصحاب یقین موضوعیت دارد. ولی و حکم روی واقع نرفته. اگر حکم روی واقع رفته بود خب می‌گفتیم که احکام واقع یکی‌اش استصحاب هست. ولی نه، حکم روی یقین به واقع رفته ولی بما هو طریق الی اثبات المتعلق. اثبات متعلق یقین باید باشد بما هو طریق. و در موارد اصل عملی محرز به هر حال یقین بما هو طریق تحقق ندارد. بنابراین در این صورت هم به نظر می‌رسد که به درد نخورد. آن تقریبی که ما ذکر می‌کردیم نه در اصل عملی محرز به درد می‌خورد، نه در اصل عملی غیر محرز.

و بتقریبٍ آخر، ما اصل دلیل اثباتی که ذکر می‌کردیم این بود که این روایت در صحیحة اولای زراره بود دیگر، الرجل ینام و هو علی وضوءٍ. الرجل ینام و هو علی وضوءٍ اتوجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء. که ما عرض می‌کردیم در صدر و هو علی وضوءٍ علی وضوءٍ اخذ شده. در ذیل فانه علی یقین من وضوئه و لا تنقض الیقین ابداً بالشک اخذ شده. که ما جمع بین صدر و ذیل را اینجور ذکر می‌کردیم که یقین بما هو طریق الی الواقع اخذ شده. ما عرضمان این هست که الرجل ینام و هو علی وضوءٍ هم ظاهر مطلب این هست که این علی وضوءٍ بودنش ولو احراز شده، احراز وجدانی شده. اما اگر احرازش، احراز تعبدی شده باشد، با این عبارت به کار نمی‌برند. ظاهر این هست که علی وضوءٍ بودنش احراز شده، احراز وجدانی ولو احراز وجدانی‌اش به مؤنة تعبد باشد. یعنی ببینید من علی وضوءٍ نمی‌خواهم بگویم که مراد از علی وضوءٍ این هست که حتماً با یقین ثابت شده باشد، یقین، با طریق هم ثابت شده باشد، ما بگوییم کفایت می‌کند. ولی با جایی که یقین و کاشفی برای وضو بودن وجود نداشته باشد. فقط یک دلیلی گفته بگو که تو وضو داری. بگو تو وضو داری، جایی که به نحو اصل محرز تعبد به علی وضوءٍ بودن شده باشد، به نظرم مشکل هست که ما این تعبیر علی وضوءٍ را بگوییم عرفاً به کار می‌برند. این است که علی ای تقدیر عرض ما این هست که در جایی که حالا علی وضوءٍ هم صدق بکند، باید یقین بما هو طریق الی الواقع ما داشته باشیم. و اینجا یقین بما هو طریق للواقع ما نداریم. بنابراین به نظر می‌رسد که در جایی که اصل محرز واقع را هم اثبات بکند، ما نتوانیم استصحاب را جاری کنیم. این یک تقریب بود. تقریب این‌که استصحاب جایگزین. آن اصل عملی جایگزین قطع موضوعی بشود.

اما یک بحث کلی که، به طور کلی ما قائل باشیم به این‌که اصل عملی جایگزین قطع موضوعی می‌شود، ولی آن اشکال مبنایی کلی در موردش همین هست که ما دلیل نداریم که در همة ادله‌ای که قطع موضوعی اخذ شده آن اصل عملی بتواند جایگزینش بشود. چون ممکن است آن قطعه‌ای که در موضوع دلیل اخذ شده باشد بما هو طریق الی الواقع باشد و ما اصل عملی که جاری می‌کنیم بما هو مقتضِ للجری العملی است. یا جعل الواقع است. علی ای تقدیر یقین موضوعیت داشتنش ازش استفاده نمی‌شود که یقین بما مقتضٍ للجری العملی در موضوع دلیل اخذ شده. وقتی چنین نشد، آن مشکل پیش می‌آید. بنابراین به نظر می‌رسد که این وجه چهارم، حالا به هر دو تقریبش در اصل عملی جاری نشود. چه اصل تنزیلی. اصل غیر تنزیلی که روشن هست، اما اصل تنزیلی هم جاری نشود.

مرحوم آقای صدر اینجا در خاتمة آن مقام اوّل ۴ صورت را ذکر کرده بودند که آیا اشکال در کدام یک از این صور هست، گفته بودند فقط در یک صورتش اشکال هست که ما یک سری بحث‌هایی در آن مورد کردیم. اینجا یک مقداری متفاوت بحث کردند. حالا این را من فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان